فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc530043182)

[اشاره 2](#_Toc530043183)

[بیان چند نکته در جمع‌بندی بحث سوّم 2](#_Toc530043184)

[نکته اوّل: فعل طاعات و ترک معاصی ناشی از داعی خوف الهی 2](#_Toc530043185)

[ملاحظه اول: انحصار بر داعی خوف خالی از وجه است 2](#_Toc530043186)

[ملاحظه دوم: حالات مختلف تأثیر دواعی الهی بر شخص 3](#_Toc530043187)

[نکته دوم: آیا تمام فعل طاعات و ترک معاصی باید به داعی قربی باشد؟ 4](#_Toc530043188)

[جواب مطلب دوم 6](#_Toc530043189)

[صورت اوّل: تمام افعال باید به صورت بالفعل مستند به داعی قربی باشد. 6](#_Toc530043190)

[صورت دوم: داعی قربی به صورت شأنی مؤثر باشد 6](#_Toc530043191)

[مناقشه 7](#_Toc530043192)

[جمع‌بندی 8](#_Toc530043193)

[صورت سوّم: عدالت فعل طاعات و ترک معاصی 8](#_Toc530043194)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

سخن در تصویر ثبوتی اقوالی بود که در باب عدالت در فقه و شریعت مطرح است و اینکه هر یک از این اقوال پنج‌گانه یا شش‌گانه‌ای که در تعریف و تصویر عدالت وجود دارد چه تصویری دارد که این مقام اول در بحث بود.

همان‌طور که به خاطر دارید ابتدا دو قول چهارم و پنجم از لحاظ تصویرهای ثبوتی مورد بررسی قرار گرفت و سپس به تصویری پرداخته شد که در باب قول به ملکه است و پیرامون آن سخن گفته شد و در مرحله سوّم بحث منجر شد به تصویر قولی که عدالت را عبارت از ارتکاب طاعات و اجتناب معاصی می‌دانست.

در فصل و بخش سوّم که بحث در تصویر این قولی بود که جمع کثیری از قدما و متأخرین به آن تمایل داشتند و از جمله در دوره معاصر نیز مرحوم آقای خوئی و تابعین ایشان به این قول گرایش داشتند، نکاتی عرض شد که در جلسات قبل ملاحظه فرمودید.

## بیان چند نکته در جمع‌بندی بحث سوّم

حال چند نکته‌ای که در جمع‌بندی و تکمیل بحث قبل می‌بایست عرض شود از این قرار است:

### نکته اوّل: فعل طاعات و ترک معاصی ناشی به داعی خوف الهی

نکته اوّل این بود که مرحوم آقای خوئی می‌فرمودند این فعل طاعات و ترک معاصی مطلق نیست بلکه مقیّد است به اینکه به داعی خوف الهی باشد (بداعٍ خوفٍ إلهی)؛ به‌عبارت‌دیگر انجام طاعات و ترک محرّمات و معاصی به دو صورت متصوّر است:

گاهی فعل طاعتی و یا ترک معصیتی محقق می‌شود لکن این بر اساس انگیزه‌های غیر الهی است و در واقع طبع شخص موجب می‌شود تا معصیتی را مرتکب نشود و یا طاعتی را انجام دهد، یا فرهنگ آنها به این صورت است و یا اینکه از باب همرنگی با جماعت فلان معصیت را ترک کرده و یا فلان طاعت را انجام می‌دهد و امثال اینها از دواعی غیر الهی که این یک نوع است و نوع دیگر این است که داعی الهی انجام می‌دهد.

هنگامی که گفته می‌شود عدالت عبارت است از فعل طاعت و ترک معصیت، مرحوم خوئی می‌فرمایند مقصود مطلق نیست بلکه فعل و ترکی ملاک است که ناشی از انگیزه و سائق الهی باشد.

این مطلب اولی است که در فرمایشات ایشان وجود دارد که بر اساس آن قیدی به مطلق فعل طاعات و ترک معاصی می‌خورد و در واقع تأکید می‌شود بر اینکه این فعل و ترک می‌بایست ناشی از یک انگیزه الهی و داعی خوف الهی باشد.

#### ملاحظه اول: انحصار بر داعی خوف خالی از وجه است

در خصوص این مطلب چند ملاحظه وجود دارد که یکی از ملاحظات بر این فرمایش ایشان به این شرح است که؛ این تأکید بر داعی خوف الهی وجهی ندارد، چراکه همان‌طور که ایشان و دیگران نیز فرموده‌اند دواعی عبادی و قربی شدن عمل متنوّع است که عبارت‌اند از خوف، رجاء و امید به ثواب، حب و شکر که اینها دواعی چهارگانه‌ای است که برای قربی شدن عمل وجود دارد و هرکدام از اینها کافی است. نقش این دواعی می‌تواند مستقل باشد و می‌تواند ترکیبی باشد به انحائی که قبلاً اشاره شد.

پس بنابراین حصر ملاحظه‌ای که در نظر مرحوم خوئی وجود دارد اگر ایشان فی‌الواقع حصر می‌کنند و از باب مثال نباشد ظاهراً چنین وجهی وجود ندارد اگرچه ممکن است گفته شود که مرحوم خوئی به‌عنوان‌مثال این‌گونه می‌فرمایند و شاید بتوان به این صورت حمل بر صحت کرد که ایشان ازآنجایی‌که داعی خوف نسبت به بقیه دواعی عام‌تر می‌باشد آن را برجسته نموده‌اند. درهرصورت واقع مسأله این است که اگر پای داعی قربی به میان آورده شد حصر آن داعی قربی در خوف و ترس وجهی ندارد بلکه باید گفته شود که این داعی اعم است از اینکه خوف باشد یا رجاء و امید باشد، یا شکر باشد و یا حب باشد و تمام اینها را در برگرفته و هر یک از این دواعی باشد کفایت می‌کند.

#### ملاحظه دوم: حالات مختلف تأثیر دواعی الهی بر شخص

همچنین این نکته را هم طبعاً توجّه دارید که دخالت این دواعی چهارگانه در صدور فعل قربی می‌تواند منحصراً باشد و می‌تواند مجتمعاً باشد، به‌عبارت‌دیگر می‌تواند یکی از این چهار داعی قربی به تنهایی در یک عمل سهیم و دخیل باشد به این صورت که وقتی کسی عملی را انجام می‌دهد و یا گناهی را ترک می‌کند فقط به دلیل خوف از عقاب باشد به حیثی که اگر این خوف از عقاب برای او وجود نداشت گناه را انجام می‌داد و یا طاعت را ترک می‌کرد و یا اینکه فقط به خاطر رجاء و شوق به ثواب می‌باشد، یا اینکه فقط از باب شکر منعم این عمل را انجام می‌دهد و یا به دلیل حب است که متفاوت از بقیه می‌باشد. البته معمولاً در رابطه با این دواعی الهی سه مورد گفته می‌شود که ما عرض کردیم که روایات دو طایفه می‌باشند و جمع این دو طایفه به این است که چهار سائق وجود دارد که عبارت‌اند از خوف، رجاء و امید، شکر و حب که اینها دواعی چهارگانه هستند.

صورت اوّل این است که یکی از اینها در عمل مؤثر باشد و صورت دوم این است که اینها به صورت ترکیبی در عمل مؤثر می‌باشند به این معنا که خوف، رجاء، شکر و حب دوتایی، سه تایی و چهارتایی به صورت ترکیبی در صدور فعل مؤثر هستند به‌گونه‌ای که اگر یکی از این موارد به تنهایی وجود داشت شخص عمل را انجام نمی‌داد و یا معصیت را ترک نمی‌کرد؛ و گاهی هم اینها به صورت چند عامل مستقل وجود دارند یعنی هر یک از این موارد کافی بود برای اینکه این شخص را به این طاعت وا دارد و یا از این معصیت باز دارد.

پس بازدارندگی و یا وادارندگی این چهار عامل خوف، رجاء، شکر و حب گاهی به صورت تک عاملی و انحصاری است، گاهی به صورت ترکیبی است و گاهی هم به صورت اجتماع علی نحو الاستقلال می‌باشد که اگر هرکدام از اینها بود این اثر را بر شخص می‌گذاشت.

اینها حالاتی است که در دواعی وجود دارد و در عبادات نیز سابقاً گفته شده است.

پس به طور کل اینها دو ملاحظه‌ای هستند که راجع به نکته اول در کلام مرحوم خوئی می‌باشد، بنابراین اگر قرار باشد گفته شود که ظاهر کلام ایشان و امثال ایشان این است که داعی خوف را به صورت خاص و با عنایت می‌خواهند بگویند باید ملاحظاتی که در بالا ذکر شد در اینجا آورده شود به این بیان که اولین ملاحظه این است که حصری در داعی خوف نیست بلکه چهار داعی در اینجا وجود دارد و ثانیاً اینکه نقش این دواعی هم می‌تواند منحصر باشد و یا ترکیبی باشد و یا به صورت اجتماعی مستقل باشد. لکن علی‌القاعده ایشان هم به‌عنوان‌مثال خوف الهی را می‌فرمایند و کسی نمی‌تواند این را نفی کند.

اینها ملاحظاتی در رابطه با دواعی بود که بحثش در اینجا به میان آمد و به طور کل این مبحثی بود که پیرامون مسأله داعی الخوف که در فرمایش مرحوم خوئی بود مطرح شد و همچنین ملاحظاتی که پیرامون این کلام عرض شد.

### نکته دوم: آیا تمام فعل طاعات و ترک معاصی باید به داعی قربی باشد؟

اما مطلب دیگری که در جلسه قبل هم پیرامون این سخن و این نظریه به آن پرداخته شد این بود که آیا فی‌الواقع می‌بایست تمام فعل طاعات و تمام ترک معاصی مستند به داعی خوف الهی بشود؟ -اگر بنا باشد جامع‌تر گفته شود- می‌بایست مستند به داعی قربی بشود؟ و یا اینکه این‌گونه نیست و فردی که بر جاده شریعت حرکت می‌کند و نظام رفتاری او منطبق با همان نظام رفتاری شریعت می‌باشد این‌چنین شخصی را عادل می‌دانیم و به‌عبارت‌دیگر عدالت آن است که رفتارهای شخص منطبق بر نظام رفتاری‌ای باشد که در شریعت آمده است و استوا و استقامت علی الطریقه و سیر بر جاده شریعت طبق این نظر مفهوم عدالت می‌باشد. به بیان دیگر انطباق رفتارها و ترک‌های شخص و سلوک عملی شخص بر آن نظام رفتاری است که در شریعت آمده است و اینکه این انطباق و تطابق بر اساس آن داعی قربی باشد. این تفسیری است که در اینجا از عدالت ارائه شده است منتهی سخن این است که در محور دوم و بحثی که قبلاً نیز به آن پرداخته شده بود این که این انطباق بر شریعت در تمام رفتارها است یا اینکه به این صورت نیست که در تمام رفتارها باشد؛ به‌عبارت‌دیگر سؤال این است که آیا تمام فعل طاعات و ترک معاصی باید به داعی قربی باشد؟ اینکه باید منطبق بر شریعت باشد روشن است اما سؤال این است که آیا تمام اینها باید به داعی قربی و به داعی خوف الهی باشد و یا اینکه چنین شرطی نیست که تماماً به داعی خوف الهی و داعی قربی باشد. این هم سؤال دیگری بود که در جلسه قبل مطرح شده بود.

سؤال 1: آیا این عدالت از جهت شرعی درست است؟

جواب: بله، البته این عدالتی که در اینجا مطرح است یعنی نظام رفتاری شخص منطبق بر آن چیزی باشد که در شریعت است و انگیزه او هم قربی باشد.

آیا این تمام اعمال و ترک‌ها باید به داعی قربی باشد یا اینکه این شرط وجود ندارد؟ این هم محور دیگری در این نظریه است که طرح شد و به‌عبارت‌دیگر این سؤالی است که از صاحبان این نظریه می‌توان پرسید.

در اینجا عرض شد که ظاهر کلام مرحوم خوئی همان استغراق و استیعاب و عموم و شمول می‌باشد به این معنا که تمام اینها منبعث از یک داعی قربی باشد، ظاهر اولیه کلام ایشان این است که تمام رفتارها و ترک‌ها بالفعل ناشی از داعی قربی و الهی باشد. این احتمال اوّلی است که از این کلام به ذهن می‌رسد.

عرض شد که این احتمال امر بسیار بعیدی است به این دلیل که این مطلب روشن است که تکالیف تقسیم شده است به تعبّدیات و توصّلیات و در واقع هم افعال و هم ترک‌ها بر دو قسم می‌باشند: یک قسم آن عبادات و تعبّدیات است که مشروط به قصد قربت هستند و قسم دوم نیز افعال و ترک‌های غیرمشروط به قصد قربت می‌باشد.

در قسم اوّل روشن است که وقتی گفته می‌شود اینها باید به داعی الهی باشد در عبادات واقعاً این‌چنین است چراکه اگر به داعی الهی نباشد اصلاً طاعت نیست. مثلاً اگر کسی حرکات نماز را انجام بدهد اما قصد قربت در او نباشد، یا اینکه ترک‌های صوم را انجام بدهد اما به خاطر سلامت بدنش باشد نه به خاطر داعی قربی، مسلم است که این‌چنین افعال و ترک‌هایی ارزشی ندارند.

پس به طور کل در عبادات روشن است که می‌بایست داعی الهی بر آنها حاکم باشد، اما در توصّلیات مشروط نشده‌اند به اینکه داعی قربی در کار باشد. مثلاً اینکه کسی أکل قاذورات نکند، أکل خبائث نکند و یا فواحش را انجام ندهد، یا اینکه در انجام تکالیف اینکه شخص جان کسی را نجات بدهد –مثلاً کسی را که در حال غرق شدن است نجات بدهد- این نوع تکالیف فردی و اجتماعی که مشروط به قصد قربت نشده‌اند اگر کسی انجام بدهد اما داعی قربی در او نباشد و به دواعی دیگر انجام گیرد تکلیف انجام شده است. مثلاً شخصی بنا بر عواطف انسانی خود جان دیگری را نجات داده است و یا بر طبع شخصی فواحش را انجام نداده و یا خبائث را نمی‌خورد و هیچ داعی قربی هم در اینها ندارد، در اینجا آیا گفته می‌شود عدالت وجود ندارد؟ قطعاً بعید است که کسی بگوید که اینها نیز می‌بایست به نحو قربی انجام بشود، ضرورتی برای اینکه به نحو قربی انجام بشود وجود ندارد. بسیاری از موارد است که انسان‌ها در توصّلیات ترک می‌کنند و یا انجام می‌دهند و اصلاً داعی قربی و الهی در آنها وجود ندارد.

سؤال 2: آیا مگر اصل در واجبات تعبدیات نیست؟

جواب: خیر، اصل در واجبات توصّلی بودن است.

سؤال 3: اما آنچه در باب عدالت اهمیت دارد بیشتر به دلیل تعبّدیات است؟!

جواب: خیر، ترک فواحش و معاصی بسیار در عدالت مهم است اما این ترک آیا بایستی به داعی خوف الهی باشد؟ خیر.

اگر اعتقادی هم به خدا نداشت این شخص این کار را واقعاً انجام نمی‌داد و به‌هیچ‌وجه به سمت این افعال نمی‌رفت و این به داعی خوف الهی نیست و همچنین بسیاری از موارد است که به داعی خوف الهی نیست و به طور کل بنا به دواعی و انگیزه‌های دیگری از قبیل طبع شخص، همرنگی با جماعت و موارد دیگری از این قبیل می‌باشد و الا داعی خوف برای شخص حاکم نیست.

### جواب مطلب دوم

بنابراین در پاسخ این سؤال که: آیا می‌بایست تمام این افعال و تروک به داعی قربی مستند بشود –حتی توصّلیات- یا لازم نیست؟ صورت‌های متعددی تصویر می‌شود به این بیان که:

#### صورت اوّل: تمام افعال باید به صورت بالفعل مستند به داعی قربی باشد.

جواب اوّلی که داده می‌شود این است که بله می‌بایست تمام این افعال و ترک‌ها مستند بشود به داعی قربی به صورت بالفعل.

که به نظر می‌رسد این جواب ناصحیحی است که گفته شود عادل کسی است که بالفعل تمام طاعات او مستند به قصد قربی است یعنی در واقع این شخص به نقطه‌ای رسیده است که همه‌چیز از باب عبادت است و تمام زندگی شخص عبادت شده است. این صورت مسلّم است که شرط نیست.

#### صورت دوم: داعی قربی به صورت شأنی مؤثر باشد

ممکن است کسی این سخن را تعدیل کند به صورت دوّمی که ذیلاً عرض خواهد شد:

شکل دوم این است که باید در شخص داعی خوف الهی باشد به حیثی که اگر این دواعی شخصی و غیر الهی نبود آن اثر خود را می‌گذاشت.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این تصویر دوم به‌نوعی دلپذیرتر شد.

در تصویر اول این‌چنین است که گفته می‌شود تمام طاعات و ترک معاصی می‌بایست مستند به داعی قرب الهی باشد که در جواب گفته شد این تصویر چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، اما در تصویر دوّمی که می‌توان از سوی قائلان ارائه کرد این است که وقتی گفته می‌شود داعی قربی باشد به این معنا است که شأنیّت این داعی قربی وجود داشته باشد.

توضیح مطلب اینکه الان که این فاحشه و یا أکل خبائث ترک می‌شود و یا اجتناب از فواحش صورت می‌پذیرد این مسأله الان به دلیل طبع شخص است و این به حیثی است که اگر هم خوف الهی هم نبود باز هم شخص آنها را ترک می‌کرد اما درعین‌حال هم‌زمان به‌گونه‌ای است که اگر هم این دواعی شخصی و غیر قربی وجود نداشت آن داعی قربی موجب ترک این معاصی می‌شد، در واقع هر دو عامل به صورت شکل سوّم وجود دارند به این شرح که هرکدام از عوامل اگر وجود نداشتند عامل دیگر به تنهایی اثر می‌کرد که این همان شکل سوّمی است که در تأثیر دواعی در افعال شخص در جلسه قبل گفته شد.

توضیح مسأله که در عبارات قبلی وجود داشت و همچنین در ابواب عبادات و فلسفه هم آمده است این است که تأثیر دو عامل بر معمول واحد و یا تأثیر دو انگیزه در صدور فعل و یا ترک فعلی اقسامی دارد:

1. گاهی فقط عامل «الف» در صدور فعل اثر می‌گذارد و گاهی فقط عالم «باء» اثر می‌گذارد. این صورت اوّل است که به صورت تک عاملی فعل صادر می‌شود.

2. صورت دوّم این است که این دو عامل به صورت ترکیبی در صدور فعل مؤثّر هستند.

3. صورت سوّم این است که این دو عامل به شکل دو عامل مستقل مؤثر هستند به حیثی که هرکدام اگر تنها بودند اثر می‌گذاشتند.

ممکن است قائل به این قول در اینجا صورت سوّم را بپذیرد به این معنا که این شخصی که فواحش و یا خبائث را ترک می‌کند و یا اینکه افعال توصّلی را انجام می‌دهد دو عامل برای او در اینجا وجود دارد که یکی عامل غیر الهی است از قبیل عوامل اجتماعی، طبعی، دنیایی و ... و درعین‌حال عامل دیگری هم که عبارت است از خوف و دواعی قربی برای او وجود دارد که اگر عامل اول (عامل غیر الهی) در شخص وجود نداشت این عامل موجب فعل طاعات یا مانع از انجام معاصی می‌شد و به‌عبارت‌دیگر این عامل برای او وادارنده یا بازدارنده بود.

پس مجدداً جهت تثبیت بهتر مطلب دو تصویر فوق به صورت خلاصه عرض می‌شود که:

در تصویر اوّل این قول گفته می‌شود داعی قربی باید به صورت بالفعل و تک عاملی در انجام فعل و یا ترک معاصی اثر داشته باشد که در جواب گفته شد نمی‌توان این صورت را پذیرفت.

اما در تصویر دوّمی که با این مقدّمات و توضیحات می‌توان در اینجا قائل شد این است که گفته شود این داعی قربی باید وجود داشته باشد و لو به شکل بالقوّه به‌گونه‌ای که اگر دواعی دنیایی هم برای شخص وجود نداشت آن داعی قربی بتواند مانع شود. این قول دوّم است که در مقابل صورتی قرار دارد که اگر این قصد دنیوی وجود نداشت شخص مرتکب معاصی می‌شد اما در اینجا گفته می‌شود که اگر هم قصد دنیوی برای شخص وجود نداشت قصد اخروی در افعال او اثر می‌کرد.

این حالت دیگری است که ممکن است مرحوم خوئی و قائلان به این قول در اینجا به آن تفوّق کرده و ارائه نمایند.

##### مناقشه

این صورت هم می‌تواند به این صورت محل مناقشه قرار گیرد که اگر بنا باشد این‌چنین عدالتی نیز تصویر شود در واقع یک عدالت در سطح بالا و سخت و سنگینی می‌شود به‌گونه‌ای که از ملکه نیز سخت‌تر است؛ به‌عبارت‌دیگر تصویر دوم در اینجا به این معنا است که این شخص چنان انگیزه‌های الهی و قربی در وجودش حاکم و قوی است که اگر هیچ انگیزه دنیوی هم نبود تمام این طاعات را انجام داده و معاصی را ترک می‌نمود که این تعریف در واقع موجب سنگین کردن مفهوم عدالت می‌باشد درحالی‌که طبق ادله‌ای که در باب عدل آورده می‌شود مفهوم آن چنین است که افعال شخص با آنچه در شرع است تطابق داشته باشد و اینکه در اینجا داعی قربی و الهی توسط شما به میان آورده شد از این باب است که در عبادات و بعضی از اعمال حتماً می‌بایست داعی قربی باشد اما اگر فعلی متقوّم به داعی قربی نیست چرا باید در مفهوم عدالت آورده شود؟

به‌عبارت‌دیگر در این تصویر دوم درست است که تصویر ثبوتی دارد اما اولاً موجب سنگین شدن کار است و ثانیاً سخنی است که دلیلی ندارد و وجهی برای آن وجود ندارد.

این نکته مهمی است که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد.

#### جمع‌بندی

بنابراین این نظراتی که می‌فرمایند فعل طاعت و ترک معصیت همان عدالت می‌باشد منتهی برای آن قیدی قرار می‌دهند که به داعی قربی باشد عرض ما در اینجا این است که این قید را می‌توان به دو صورت تفسیر کرد:

صورت اول این است که گفته شود داعی قربی می‌بایست به صورت بالفعل در تمام افعال و ترک‌ها باشد که برای این تصویر گفته شد که وجه و معنا ندارد که تمام این افعال و تروک بالفعل قربی باشد.

صورت دوم نیز این بود که این داعی می‌بایست به صورت شأنی مؤثر باشد حال یا به صورت بالفعل باشد و یا اگر هم بالفعل هم نباشد به صورت بالقوه و فرضی و شأنی اثر بگذارد به این صورت که اگر دواعی شخصی برای شخص وجود نداشت این داعی قربی اثرگذار خواهد بود.

تصویر اوّل سنگین کردن مسأله است به وجهی که اصلاً مبرّری ندارد چرا که شرع هم این‌گونه امر نکرده است که تمام افعال و ترک‌ها قربی باشد درحالی‌که شما این تکلف را ایجاد می‌کنید که تمام اینها به صورت قربی الهی باشد.

تصویر دوم نیز علاوه بر اینکه موجب سنگین کردن کار می‌باشد دلیلی نیز برای آن وجود ندارد.

پس به طور کل همان‌طور که مفصل راجع به آن صحبت شد به نظر می‌رسد این دو تصویر محل مناقشه و اشکال می‌باشد.

پس به جهت تأکید و فهم بهتر مطلب مجدداً تکرار می‌شود که:

مرحوم خوئی می‌فرمایند عدالت یعنی انطباق اعمال با شریعت، سپس این را به داعی خوف و داعی قربی مقیّد می‌کنند که این قید همان‌طور که گفته شد دو صورت را می‌تواند تصویر کند (که البته صورت سوّمی نیز وجود دارد که بعداً خواهد آمد):

یک صورت اینکه باید در تمام اعمال و تمام ترک‌ها داعی قربی وجود داشته باشد که ما در جواب این می‌گوییم این تقیید با چنین سختگیری وجهی ندارد چرا که در تعریف عدالت شما پا را فراتر از آن چیزی می‌گذارید که خدا از بندگان خواسته است.

صورت دوم این است که داعی قربی باید باشد و لو اینکه بالقوّه و شأنی باشد که این هم گفته شد که وجهی برای آن وجود ندارد و در واقع آوردن مفهومی در عدالت است که نیاز و ضرورتی برای آن حس نمی‌شود ضمن اینکه کار را سخت می‌کند.

همچنین اگر قرار باشد یکی از این دو صورت پذیرفته شود کار برای شما نسبت به تعریفی که برای ملکه گفته شد آسان‌تر نخواهد بود و چه‌بسا سخت‌تر نیز بشود.

#### صورت سوّم: عدالت فعل طاعات و ترک معاصی

بنابراین شاید اولی این باشد که تصویر سوّم در این قول پذیرفته شود و آن تصویر سوّم به این صورت است که: عدالت فعل طاعات و ترک معصیت‌ها است به‌گونه‌ای که در قسمت افعال عبادی ناشی از داعی قربی است به این دلیل که این داعی در دل عبادات نهفته است و در غیر از بخش عبادی نیز اگر مسئله‌ای مورد ابتلا شخص است و عوامل دیگری وجود ندارد در چنین صورتی عامل قربی وادارنده و بازدارنده باشد، نه به صورت بالقوّه و شأنی بلکه به صورت بالفعل اگر جایی باشد که انگیزه‌های مادّی و دنیوی مانع نمی‌شود در چنین موردی انگیزه الهی برای شخص وجود داشته باشد که مانع او شود که این عمل را انجام دهد و همین اندازه کفایت می‌کند.

پس همان‌طور که ملاحظه شد در این قول سه تصویر وجود دارد که قاعدتاً تصویر سوّم می‌تواند پذیرفته شود.

تصویر اوّل در این قول این است که گفته شود داعی قربی باید در تمام افعال و ترک‌ها وجود داشته باشد که این تصویر پذیرفته نیست.

تصویر دوّم این است که داعی قربی به صورت شأنی باید در تمام اینها وجود داشته باشد، این تصویر هم چندان وجهی ندارد.

تصویر سوّم این است که داعی قربی در عبادات باید بالفعل باشد و در سایر تکالیف (غیرعبادی‌ها) اگر مورد ابتلا شخص بود و عوامل غیر قربی نیز اثر نداشت در اینجا داعی قربی وارد شود و اثر بگذارد.

تفاوت صورت سوّم و دوم در این است که در صورت سوّم این داعی شأنی است اما درصورتی‌که مورد ابتلا او قرار گیرد اما اگر مورد ابتلا نیست ضرورتی ندارد که داعی قربی مانع از این گناه باشد؛ و لذا است که در ادعیه گفته می‌شود «خدایا من را مبتلا نکن به حالاتی که در آنجا نمی‌توانم خود را نگاه دارم» این شخص عادل است و لو اینکه اگر بنا بر یک سری عوامل و شرایط پرجاذبه دنیوی به سمت فعلی کشیده شود نمی‌تواند خود را نگاه دارد.

توضیح بیشتر این تفاوت این است که اگر به‌عنوان‌مثال یک قاضی در شرایط رشوه 100 میلیاردی قرار بگیرد نمی‌تواند خود را نگاه دارد اما الان مبتلابه او نیست پس الان این شخص که رشوه نگرفته است عادل است چون اصلاً مصداق برای او حاصل نشده است، اما اگر محل ابتلا او قرار گرفت این رشوه را قبول می‌کند، بنا بر تصویر دوّم این شخص عادل نیست چراکه باید آن عامل بازدارنده برای شخص برای تمام چیزهایی که متصوّر است به صورت شأنی وجود داشته باشد اما بنا بر تصویر سوّم این شخص عادل است چراکه عبادات را انجام می‌دهد معصیتی هم انجام نداده است به هر دلیل که می‌خواهد باشد، یا مصداق برای او پیدا نشده است، یا ترس داشته و یا هر دلیل دیگر اما این شخص در امور مورد ابتلا هم یا دنیوی و یا اخروی طبق شریعت عمل کرده است.

پس مشخص شد که صورت دوّم یعنی شأنی در تمام امور باشد اما تصویر سوّم این‌گونه است که داعی دنیوی و یا اخروی در امور مورد ابتلا مانع شخص می‌باشد که این تصویر سوّم بیشتر معقول می‌باشد و تکمله‌ای هم برای آن وجود دارد که ان‌شاءالله در جلسات آینده عرض خواهد شد.